

اخترمحمد ماکویی: یوی رسیدن نوروز و سال نو که به مشام می‌رسد، شهرها و بازارهای افغانستان رنگ‌روری دیگری به خود می‌گیرند و برای سال نو آمادگی می‌گیرند؛ اما به اندازه‌ای که در ایران به آن توجه می‌شود؛ در افغانستان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در این کشور فقط روز اول سال تعطیل عمومی است و از روز دوم به نحوی اول ماه مهر افغانستان است، چون مدرسه‌ها باز می‌شوند.

به گفته برخی از شهروندان افغانستان، در گذشته از نوروز استقبال بیشتری صورت می‌گرفت، ولی اکنون کمتر این اتفاق می‌افتد. افرادی که مویی سفید کرده‌اند و آن روزهایی که روز و شب در مراکز شهرها و در اطراف مملو بود از افرادی که به استقبال سال نو رفته بودند را به یاد دارند، بیشتر باحسرت درباره آن روزها صحبت می‌کنند و می‌گویند که حالا دیگر ده‌ها سال است که از نوروز‌ها خبری نیست.

بهار آمدنیست

ساعت ۹:۳۰، شب است. برق قطع شده و برای وصل‌کردن جریان برق فردی از اداره برق آمده و رفته است بالای تیر برق، چون برق نیست کل کوچه ریخته بیرون و چند نفری هم با چراغ موبایل به فکر خودشان به مأمور اداره برق کمک می‌کنند. درهمین‌حال که همه سرها بالااست، به سمت مأمور که چه‌کاری انجام می‌دهد؛ سر کوچه آن طرف خیابان ۲۰۱۰ ماشین، بوق‌بوق‌کنان و چراغ‌خطرزان و همراه با صدای بلند موسیقی محلی، وسط خیابان می‌ایستند. حواس‌ها به سمت آنها پرت می‌شود.

از چند ماشین اول عده‌ای جوان پیاده می‌شوند و شروع به رقصیدن در وسط خیابان می‌کنند، با صدای بلند ساز و طبل. چندنفرشان روی سقف ماشین‌ها می‌ایستند و شروع به رقصیدن می‌کنند. جاده را بند آورده‌اند، ولی کسی اعتراض نمی‌کند. اینجا چه خبر است؟ «مگر نمی‌دانی لالا سال نو آمدنیست (در حال رسیدن است). بهار می‌آید، بهار با خوشی می‌آید. بیایید برقصید سال نو تا چند روز دیگر می‌رسد».

این طرف خیابان ماشین‌هایی توقف می‌کنند؛ برخی برای تماشا و برخی هم وارد رقص می‌شوند، گویا از قبل به این مراسم دعوت شده‌اند و برای آن برنامه‌ریزی کرده‌اند، بدون صحبتی وارد مراسمی شدند که حتی از آن اطلاع ندارند. برای آمدن بهار و نوروز می‌رقصند.

چندقیقه‌ای وسط خیابان می‌رقصند و با همان صدای بلند موسیقی به راه خود ادامه می‌دهند. آهنگ را هنگام رفت عوض می‌کنند: «بیا بریم به مزار ملامدجان، بسیل کل لالازار ملامدجان»، آهنگی که در روزهای ابتدایی سال همه‌جا به گوش می‌رسد و شهر مزارشریف که آرزوی هر افغان است تا روز اول سال نو را آنجا باشد. چند لحظه‌ای را بدون فکرکردن به موضوعاتی مانند جنگ و خشونت سپری می‌کنند؛ بدون فکرکردن به اینکه شاید همین بغل‌دستی‌شان هر لحظه خود را منفرج کند. بدون فکرکردن به اینکه در کشوری زندگی می‌کنند که هر لحظه امکان حمله‌ای تروریستی وجود دارد. برای ساعتی فراموش کردند که جنگ است و جنگ هم شادی سرش نمی‌شود.

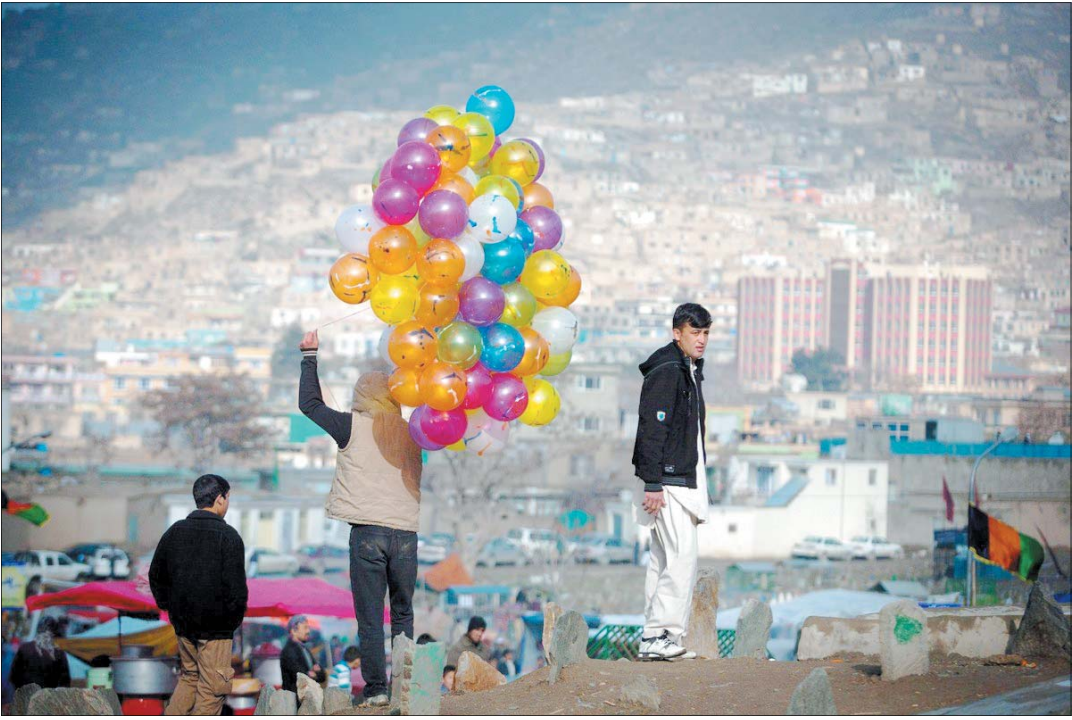
همه‌جا شادی بود

می‌گویند در گذشته زمانی که نوروز می‌شد، شهرها خالی می‌شد و در اطراف شهرها پر بود از افرادی که برای سال نو شادی می‌کردند: «الان کم است، زمانی که من جوان بودم و جنگ هم نبود در همین استادیوم هرات جایی برای سوزن‌انداختن نبود. مردان را هم راه نمی‌دادند، حتی من یادم است که بچه‌های (پسر) کوچک را هم راه نمی‌دادند». یومرودی حدوداً ۷۰ ساله است و نگهبان یکی از مؤسسه‌های تحصیلی خصوصی و در اتاق فلزی کوچک جلو در این مؤسسه نشسته است، می‌گوید: «در استادیوم زنان شادی می‌کردند و می‌رقصیدند. در همین استادیوم هرات برای سوزن‌انداختن جا نبود. همه‌جایش زن نشسته بود، وقت خود را به خوشی می‌گذراندند در کابل هم این رقص‌ها بیشتر بود. یادم هست که در یکی از نوروزها با پدرم به کابل رفته بودم. دختران زیادی را می‌دیدم که در اطراف تابل در میله‌جات (تفریح‌گاه‌ها) شادی می‌کردند؛ حالا از آن گیا نیست. روزهای نوروز حتی شب‌ها شهر خالی بود و چون مثل امروز برق نبود، مردم یک چراغ نفتی را مقابل خانه‌شان روشن می‌کردند و تا دیروقت در اطرف به‌سر می‌پردند».

آب کنسری به جوش می‌آید و پیکنیک را خاموش می‌کند، چند نفر آمده‌اند تا موتورسیکل‌نشان را تحویل بگیرند، بعد از آنکه کارش تمام شد دوباره برمی‌گردد و با شوق از دوران جوانی‌اش تعریف می‌کند. هر طوطی‌ای که می‌گوید چشمانش برق می‌زند و حسرت روزهای گذشته را می‌خورد: «قبلا این کاری که الان جوان‌ها انجام می‌دهند و به خانه نامزدشان وسایلی می‌برند تا علاقه‌شان را نشان دهند

گزارش «شرق» از نوروزهایی شاد در افغانستان

همه‌جا شادی بود



خیلی خیلی زیاد بود، حالا کم است». ادامه می‌دهد که افرادی که در روستاها زندگی می‌کردند و حالا هم می‌کنند توجه بیشتری به نوروز دارند: «در دهات مردم با زن و بچه و قوم‌های خود یا به باغ یا باغچه‌ای می‌رفتند و در آنجا اختلاط می‌کردند و می‌خندیدند و زنان هم گوشه دیگری از باغ مشغول پخت سمنک می‌شدند. جوان‌ها جمع می‌شدند تخم‌مرغ جنگ می‌دادند و چرخ‌وفلک و خیلی کارهای دیگری انجام می‌دادند، ولی جنگ نبود. مثل حالا نبود. تو حالا ساعت ۱۰ شب از خانه بیرون شو، به‌خدا به ته گوش تو می‌زند (زیر گوش می‌زنند)، هرکسی که ببیندت به فکر این است که از تو چیزی بگیرند، قدیم‌ها اما بی‌غمی بود و مردم در روزهای نوروز شادی می‌کردند. مردم ارزن می‌خوردند، خیلی هم مژه می‌داد، باز هم شاد بودند».

می‌گویند تابه‌حال به همه شهرهای افغانستان سفر کرده به‌جز دو شهر، «بنجشیر» و مزارشریف؛ حسرت این را می‌خورد که تابه‌حال نتوانسته در «میله گل سرخ» شرکت کند. می‌گوید هرکدام از مناطق و اقوام هم مراسم خاص خود را دارند: «مثلا یک سال نوروز را در قندهار بودم، بیشتر مردان در میله‌جات بودند و کباب می‌پختن و آن(رقص محلی افغانستان که در آن افراد با یک ریتم خاص در یک ردیف می‌رقصند، چیزی شبیه رقص کردی، ولی با آن تفاوت دارد) می‌کردند. ولی حالا کم است».

همین استادیوم‌هایی که وی درباره‌اش صحبت می‌کند و زنان در آن به شادی می‌پرداختند، پس از آمدن طالبان و در سال‌هایی که این گروه حاکم این کشور بود به قتلگاه زنان مبدل شد و با جست‌وجویی می‌توان کلیه‌هایی را پیدا کرد که طالبان زانی را در این استادیوم‌ها تیرباران یا سنگسار می‌کنند؛ با وجود اینکه بیشتر از ۱۵ سال از آن روزها می‌گذرد، ولی وضعیت در این مورد هرگز به سال‌های قبل از جنگ بازنگشته است.

شاد بودیم

در جاده «لیلامی» شهر هرات روی زمین لوازمی گذاشته است و در آن شلوغی بازار به دنبال مشتری می‌گردد؛ افرادی نزدیک می‌شوند و قیمت وسایلی را که دارد می‌پرسند، همه‌چی دارد؛ از جوراب و دستکش گرفته تا پارچه و کفش و کلسی چیز دیگر. وقت صحبت‌کردن هم ندارد، مشتری که می‌آید صحبت را قطع می‌کنیم و سپس دوباره آغاز می‌کنیم، موهای سفیدیش کمی از روسری سیاهش بیرون زده و نشان از تاریخی می‌دهند که او دیده است، حدود ۵۰ سال دارد، «نوروز کارهای زیادی می‌کردیم، شاد بودیم. خرد (کم‌سرن‌وسال) بودم که با مادرم به شهر برای مراسم استادیوم می‌آمدیم و جاهای دیگری برای تفریح می‌رفتیم. من آن زمان بیشتر کمک می‌کردم، ولی بزرگ‌تر که شدم دیگر خودم هم کار می‌کردم». از مراسم پخت سمنک می‌گوید: «دیک دیک کلان سمنک می‌پختیم

گزارش «شرق» از بازار شب عید در افغانستان

نامزدها «نوروزی» می‌خرند

هستند. مقابل بیشتر مغازه‌ها یا بلندگویی برای جذب مشتری جمله‌ای را مدام تکرار می‌کنند یا فردی ایستاده است و با صدای بلند فریاد می‌زند تا مشتریان را به دیدن از مغازه تشویق کند: «بیا داخل، پارچه‌های ترکی، ایرانی و همه رقم هست. بیا داخل. چی مایی (می‌خواهی)». وارد مغازه‌ای می‌شوم که ماتو، شلوار و کیف زنانه می‌فروشد. چندقیقه‌ای صبر می‌کنم تا مشتریانش بروند، دو نفر هستند با چادر نمازهای سیاه با گل‌های سفید که روی قیمت کیفی که خریده‌اند با مشتری چانه می‌زنند. پس از آنکه کیف را می‌خرند قیمت چند ماتو را هم می‌پرسند و خارج می‌شوند. فروشنده خنده‌کنان می‌گوید دیوانه‌ام کردند. درباره وضعیت کارش هم می‌گوید: «وقتی سال نو می‌شود، مشتریان زیادی می‌آیند، حتی شده است که ما در چند ماه به اندازه چند روز مانده به سال نو کار نکرده‌ایم. چون سال نو می‌شود و دانشگاه‌ها هم باز می‌شود همه می‌آیند و لباس و



زاویه

سالنامه‌های نوروزی

ابراهیم عمران: ایام نزدیک به پایان اسفند، روزنامه‌ها در یک سنت که مشخص نیست وجه عملی‌اش از کجا نشئت گرفته؛ مبادرت به چاپ ویژه‌نامه‌هایی (سالنامه) می‌کنند تا خوانندگانی که در سال هم سراغی از روزنامه، خبر و تحلیل نمی‌گیرند؛ ناخنکی و این ۱۵ روز به آن بزنند. امری که در ذات خود لزوماً بد نیست و به نوعی تشویق و در حقیقت یادآوری مطالعه در ایام تعطیل را نشانه می‌رود. در این ویژه‌نامه‌ها، معمول این سال‌ها، سراغ افرادی می‌روند که شخصیت‌های نخبه و کار و امور خویش هستند و سعی و تلاش است زاویه‌های کمترپرداخته‌شده به زندگی آنان، کنکاش شده و در حقیقت برای خوانندگان به صفحه آید؛ امری که از فرط تکرار در همه روزنامه‌ها و نشریات، به‌سان پیک نوروزی دوران تحصیل شده و از خوانش و دیده‌شدن، کمتر بهره می‌برد. همان دردی که در سال روزنامه‌ها و آن دچار هستند و به مشکلات و مسائل روزمره اجتماع به هر دلیل، ورود نمی‌کنند، در این ویژه‌نامه‌های نوروزی هم مشهود است و از صدا و آوا ی توده مردم در آن نشانی نیست و طوری این کار انجام می‌شود که معنای «وظیفه‌گی» از آن مستفاد نمی‌شود و لایغر...؛ موارد بومیه که عموماً مردم با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، مانند ترافیک و بی‌حوصلگی در راندگی و نداشتن اعصاب و در حقیقت آستانه تحمل پایین و مسائلی از این دست که از خانه تا محل کار و اجتماع با آنها ارتباط داریم. حال چرا گفته می‌شود این مسائل باید در این ویژه‌نامه‌های نوروزی باشد و طوری هم باشد که به چشم آید؟ از دلایل اصلی این نگرش آن است که در این تعطیلات شاید فکر، روح و روان، آسوده‌تر بتواند درک

و حالا هم اگر حالمان خوب باشد می‌بزیم، مسرت‌ها‌دیگ را شور می‌دانند (هم می‌زدند) بقیه هم آن‌طرف‌تر شادی می‌کردند». قسمتی از شعری که کنار دیک می‌خواند را می‌گویند که مشتری می‌آید. «سمنک در جوش و ما کفچه زیم/ دیگران در خواب و ما دفچه زیم». جشن سمنک برای دختران که کمتر می‌توانند ششی در کنار هم بنشینند و خوش بگذرانند، فرصت خوبی است. بسیاری از آنها شاید آرزوهایی در دل دارند که در زندگی با هیچ‌کس نتوانند در میان بگذارند، ولی در مراسم سمنک در زمان «کفگیرزدن»، در دل خود آرزو می‌کنند.

مشتری می‌رود، پس از کلسی جانه‌زدن چندمتری پارچه می‌خرد و صحبت‌هایش را ادامه می‌دهد: «ما در قریه (روستا) بودیم، آنجا مراسم‌های زیادی برگزار می‌شد. به‌خصوص بین ما، قبل از اینکه جنگ‌ها شود من با دختران بزرگ‌تر از خودم می‌رفتیم کسوه اطراف قریه و آنجا شادی می‌کردیم. دریه می‌زدیم و آوازهای محلی می‌خواندیم. من چون خیلی خُرد بودم و مسئولیتی نداشتم زیاد در این مراسم‌ها شرکت می‌کردم، ولی بقیه باید به کار گوسفندان می‌پرداختند». به یامای خریدارانی که عبور می‌کنند نگاه می‌کند و می‌گویند حالا دیگر جوانی رفت و فکر نان است.

رژه دانش‌آموزان می‌گویند که در گذشته تعدادی از مردم و جوانان به منطقه تخت سفر می‌رفتند و تا دیروقت آنجا می‌رقصیدند، به یاد دارد که در همین منطقه تاتار هم برگزار می‌شد. حدوداً ۵۰ ساله است و در یک نگاه املاک نشسته؛ به روز دهقان اشاره می‌کند: «در روز اول سال که حالا هم هست، جشن دهقان بود، خیلی از دهقان‌ها می‌آمدند و شادی می‌کردند». می‌گویند که در گذشته در

اوایل سال نو که مدارس باز می‌شد، دانش‌آموزان در همه‌جای شهر رژه می‌دادند و بعد از آنکه در شهر می‌گشتند وارد مدرسه خود می‌شدند. به بازی‌هایی که در نوروز انجام می‌شد اشاره می‌کند: «کشتی‌گیران و پهلوانان کشتی می‌گرفتند و مردم زیادی هم جمع می‌شدند و تشویق می‌کردند. مردم می‌آمدند و کمر والی

را با دستمال می‌بستند و به او لباس محلی می‌پوشاندند و او هم کشتی را تماشا می‌کرد». می‌گویند در داخل استادیوم هرات جوانان به پرتاب نیزه می‌پرداختند و

در برخی جاها هم بین حیوانات مسابقه برگزار می‌کردند؛ مثل «خروس جنگی». در ایام نوروز در گذشته و اکنون کنار رودخانه «هریروده» که از اطراف شهر هرات می‌گذرد، به تفریح‌گاه بزرگی برای نوروز تبدیل می‌شود، به‌خصوص در

چهارشنبه اول سال. در این روز و در کل روزهای اول سال با گشتی در کنار این رودخانه می‌توان انبوه خانواده‌هایی را دید که با برپاکردن چادر یا هم زیر آسمان مغازه‌هایشان می‌توان اسکناس‌های قرمز هزار افغانی و آبی ۵۰۰ افغانی را دید که می‌شمارند و جنس را تحویل مشتری می‌دهند. وارد یکی از همین طلافروشی‌ها می‌شوم؛ چهار مشتری دارد، شاید هم هر چهار نفر برای خرید یک جنس آمده باشند، اما از این مغازه خلوت‌تر پیدا نکردم. دو نفر با مشتری‌ها صحبت می‌کنند، فردی می‌گوید: «ما بالا رفته کمتر خرید می‌کنند». او می‌گوید: هم می‌گویند این روزها بیشتر کسانی برای خرید می‌آیند که نامزد باشند تا برای همدیگر «نوروزی» بخرند. آن چهار نفر با هم بودند، یک گردنبد برای تازه‌عروس می‌خرند و بیرون می‌روند. طلافروش می‌گوید: «روزهای آخر سال بیشتر مشتریان ما یا نامزد هستند یا هم افرادی که تصمیم می‌گیرند در روزهای ابتدای سال عروسی کنند. البته افرادی هم هستند که به دلیل سال نو می‌آیند تا برای همسرشان یا عزیزانشان انگشتر یا چیز دیگری بگیرند». دسته دیگری از دختران جوان وارد مغازه می‌شوند و دیگر نمی‌شود صحبت کرد. در شهرهایی مثل کابل و مزارشریف که سال نو به شکل ویژه‌ای جشن گرفته می‌شود، بازارها شلوغ‌تر است و جمعیت زیادی برای خرید سال نو به بازارها می‌آیند؛ جمعیتی که شبیه این روزهای بازارهای ایران است. چهره این شهرها در حال عوض‌شدن است و مسئولان آنها در پی آن هستند تا بهار را با شهری پاک آغاز کنند؛ اما در شهری مثل هرات که به داشتن «علمای دینی» سختگیر مشهور است، چنین کاری کمتر اتفاق می‌افتد.

نگاه

«شاید»هایی که باید از کنارشان گذشت

شاید در سال ۹۶ رویدادهای بسیار باشکوه و بزرگی در ایران و جهان اتفاق بیفتد که دنیا را تکان بدهد و تکلیف همه را روشن کند. مثلاً: ● عبارت بی‌معنی «حقوق بشر» را با عبارت بامعنی «حقوق ترامپ» یا «حقوق مافیای» یا «حقوق دارودسته ارادل و اوباش» و نیز «حقوق برحق نتایهاو» عوض کنند.

● عبارت بی‌معنی «محیط زیست» را با عبارت بامعنی «محیط مرگ‌ومیر» و «ترخیص ریه» عوض کنند. ● واژه‌های زشت و اضافی «درخت»، «باغ» و «فضای سبز» و «جنگل» از لغت‌نامه دخدا، فرهنگ معین و فرهنگ سخن حذف شود. و به جای آن واژه‌های زیبا و خوش‌آهنگ «پالادیوم» و «ارگ تجاری» و «مال» و از آن هم قشنگ‌تر «مکالمات» بگذارند.

● واژه منسوخ و زائد «پیاده‌رو» حذف شود و به جای آن اصطلاحات رایج و زیبای «موتوررو» یا «انبار مصالح ساختمانی» یا «ملک طلق ارگ تجاری» یا «مپ» یا «نیست‌درجهان» بگذارند.

● عبارت توخالی و به‌درنخور «امنیت عابرپیاده» حذف شود و جای آن را «امنیت ماشین‌شاسی‌بلند تک‌سرنشین» بگیرد. ● واژه‌های «آب» و «تالاب» و «دریاچه» و «رودخانه» حذف شود و به جای آنها اصطلاح «سند ملک شخصی» بگذارند. ● واژه‌های «پارک» و «بوستان» حذف شود و به جای آنها اسم هر کوفت و زهرماری که این روزها از داخل فضای پارک‌ها و بوستان‌ها سر درمی‌آورد، مثل سالن‌های زیبایی و دفاتر بیمه و مراکز تجاری و کسب‌وکار، بر سر در این‌چور جای‌ها نوشته شود. ● شاید مشاغل پراسترفرازان گرفت‌ن‌شوم میلیاردری بلاعوض و بانکداری و دکل‌زدی و نفت‌کش‌فروشی جزء مشاغل سخت به‌شمار آید و بیمه‌ها و حمایت‌های لازم آنها قطع نشود.

● شاید شهردار تهران به هوای پاک و فضای سبز تهران هم توجه ویژه داشته باشد، به طوری که همه برج‌سازان را موظف کند روی درودیوار همه برج‌ها و مکالمات‌هایی که به جای باغ‌ها سبزی می‌شوند، عکس دارودرخت بکشند و بنویسند: «آسمان آبی، هوای پاک». این چندان انتظار بعیدی نیست، چون همین الان هم روی دیوارها و داربست‌های موقت برج‌ها از این جور چیزها می‌نویسند.

● شاید در سال جدید عبارت «منشور حقوق شهروندی» جای خودش را به عبارت «منشور حقوق برج‌سازی و مورچه‌وندی» و «منشور حقوق همه چیز فیز مستقلات» بدهد.

● شاید اصطلاح «غیرانتفاعی» را با عبارات معنی‌دارتر «خیلی هم انتفاعی» تا شود، هر آنکه نتواند دید» عوض کنند.

● شاید برای کاستن از عجله و تشویش رانندگان و سرنشینان اتومبیل‌ها، در تمام بزرگراه‌ها و تونل‌ها، به‌خصوص روی پل دوطبقه صدر، کاروانسرا‌ها و سرویس‌های بهداشتی دایر کنند. در ضمن، شهرداری می‌تواند گل‌فروش‌ها و سی‌دی‌فروش‌ها را از اتوبان‌ها بیرون بیندازد و جای آنها را به شعبه‌های والادیوم و ارگ تجاری تجریش بدهد.

● شاید طرفداران محیط زیست و کسانی که فکر می‌کنند حتما باید هوای پاک و درخت وجود داشته باشد تا بشود نفس کشید و زنده‌به‌گور نشد، هی به جان شهردار غر زنند؛ مبدا حواسش پرت شود و مجوز برج‌سازی یکی، دو تا باغچه باقی‌مانده در کوچه‌پس‌کوچه‌های منطقه یک شهرداری را دیر صادر کند. از آن هم بدتر، مبدا یکی دو تا درخت از نظر دور بمانند، تا قطع‌شدن جان به در ببرند.

● شاید در سال ۹۶ آرزوی دلسوخنگان و دلسوزان داخلی و خارجی (تظییر ترامپ و نتانیاهو) برآورده شود و همگی دست‌به‌دست هم دهند تا «توافقی بدِ برجام» پاره پوره شود و جای آن را «وق‌پاره‌های» تحریم بگیرد.

● شاید در سال جدید، به جای کلمات «کنسرت» و «زن» و «ورزش»، واژه‌های «کنسرو» و «منزل» و «این چه وضعشه!» بگذارند.

● شاید قسمت زاننه اتوبوس‌ها را از این هم کوچک‌تر کنند و بگذارند قسمت مردانه کمی نفس بکشد.

● شاید معلولان سالی چندبار در معابر شهر تهران عبورومرور کنند تا برای شرکت در پارالمپیک‌های بعدی و مدال‌آوری، نیاز به تمرین سخت و طاقت‌فرسای دیگری نداشته باشند.

● شاید هم در سال جدید، به قول خاتم ترزا می، جلوی «نفوذ پلید ایران» و تروویسم‌های ایرانی در خاورمیانه گرفته‌شود تا راه رد نفوذ بشردوستانه و «برج دوقلویی» عربستان و داعشی‌ها و اردوغان باز شود. ● شاید در سال جدید یک پرس‌وجویی بکنند شاید بتوانند برای چند تا از قاتلان هفت‌تیرکش توی مدارس آمریکایی یا حتی راننده کامیون شهر نیس فرانسه شناسنامه ایرانی صادر کنند؛ بلکه صفت تروریست به ایرانی‌های مهاجر و مسافر بچسبد.

● در نتیجه، انتظار می‌رود که در سال جدید، همه مشکلات ساختاری و غیرساختاری جهان و بمباران کودکان یمن و دیگران، که نظم جهان تک‌قطبی را به خطر می‌اندازند و همچنین مسائل فساد و رشوه‌خواری و رانت‌خواری حل شود. فقط می‌ماند کم‌کردن نرخ تورم که می‌گذاریمش برای سال‌های بعد.

پیشخوان

پیام داستان دومین شماره خود را نیز به دکه‌ها فرستاد. این نشریه فرهنگی- ادبی که با سردبیری شهرام پارسامطلق در کرمان منتشر و در سراسر کشور توزیع می‌شود، در این شماره، با ترکس باقزی، فرناز تیمور ازوف، گروس

عبدالملکیان، محمود حسینی‌زاد و حمید نیک‌نفس‌گفت‌وگوهایی را ترتیب داده است. در بخش شعرخوانی و داستان‌خوانی نیز این نشریه آثاری از بدالله روبانی، سعید پوززنگی‌آبادی، مرگان پیرایش، فواد توحیدی، اعظم حسینی، محمدرضا سالاری، مریم شیرخانی، کیوان مهرگان، مهدوی‌گنجوی، نسیمیه طاهری، مرجان عایشاهی، محسن عسکری، مرضیه قاسمی‌راد و مهدی محبی‌کرمانی منتشر کرده است. تازه‌ترین شماره پیام داستان را به قیمت پنج هزار تومان و در ۱۶۴ صفحه می‌توانید از کتاب‌فروشی‌ها و دکه‌های مطبوعاتی بخوانید.



نیره توکلی



عبدالملکیان، محمود حسینی‌زاد و حمید نیک‌نفس‌گفت‌وگوهایی را ترتیب داده است. در بخش شعرخوانی و داستان‌خوانی نیز این نشریه آثاری از بدالله روبانی، سعید پوززنگی‌آبادی، مرگان پیرایش، فواد توحیدی، اعظم حسینی، محمدرضا سالاری، مریم شیرخانی، کیوان مهرگان، مهدوی‌گنجوی، نسیمیه طاهری، مرجان عایشاهی، محسن عسکری، مرضیه قاسمی‌راد و مهدی محبی‌کرمانی منتشر کرده است. تازه‌ترین شماره پیام داستان را به قیمت پنج هزار تومان و در ۱۶۴ صفحه می‌توانید از کتاب‌فروشی‌ها و دکه‌های مطبوعاتی بخوانید.